

نحوه رسیدگی دادگاه کیفری به اعتراض به قرارهای دادسرای ناصالح^۱

مرتضی اکرادی^۲

سیدحمید شاهچراغ^۳

چکیده

رسیدگی به امر کیفری باید از سوی مقام و مرجع صالح باشد. حال اگر دادسرای، علیرغم عدم صلاحیت و در حین یا خاتمه رسیدگی یکی از قرارهای قابل اعتراض را صادر کند، با اعتراض شاکی یا متهم به این قرار، پرونده جهت رسیدگی به دادگاه صالح از نظر دادسرا، ارسال می‌شود. با توجه به ماده ۱۱۷ و ۱۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ می‌توان گفت که فقدان صلاحیت موجبی برای نقض قرارهای اعدادی دادسرا توسط دادگاه نیست لذا این قرارها از بحث ما کنار گذاشته می‌شوند و لکن قرارهای نهایی صادره توسط مرجع ناصالح قابل تایید نیستند. نقض قرارهای نهایی نادرست دادسرا نیز تابع اعتراض شاکی و رسیدگی دادگاه به آن وفق ماده ۲۷۴ قانون مذکور است و فقدان صلاحیت دادسرا، یک ایراد شکلی است که ربطی به اعتراض شاکی ندارد اما مانع تایید قرار مرجع ناصالح می‌باشد. حال سوال مهم این است که آیا با این ایراد شکلی و به استناد ماده فوق‌الذکر، دادگاه می‌تواند قرارهای نهایی معترض عنه را نقض نماید؟ بنظر ماده مذکور پاسخگوی این سوال نیست و همین امر رویه قضایی و دکترین حقوقی را دچار اختلاف در نظر و عمل نموده است. این مقاله در صدد رفع این مشکل با تفسیر شبکه ای از قانون صدر الذکر و قوانین مرتبط در کنار تحلیل دکترین و رویه قضایی موجود است.

واژگان کلیدی: قرارهای نهایی، دادسرا، عدم صلاحیت، اعتراض، دادگاه کیفری.

۱- تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۹/۰۲/۰۲، تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۹/۱۰/۲۴

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری تهران
akradymrtdy5@gmail.com

۳- دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی از دانشگاه قم و قاضی دادگستری تهران و مدرس دانشگاه

درآمد

اظهارنظر قضایی در خصوص یک موضوع، باید دارای شرایطی باشد تا بتوان آن را معتبر دانست. اگر اظهارنظرهای قضایی نهایی، واجد یک ایراد اساسی شکلی همچون عدم صلاحیت مرجع صدور که احراز آن از قواعد آمره دادرسی کیفری است، باشد، قانوناً معتبر نخواهد بود و اگر چنین اظهارنظری توسط دادگاه و در مرحله محاکمه صادر شده باشد و بدان اعتراض شود، دادگاه تجدیدنظر مربوط یا دیوان عالی کشور، حسب مورد، وفق بند پ ماده ۴۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ (زین پس: ق.آ.د.ک. ۹۲) و یا شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ همین قانون، مبادرت به نقض آن و ارسال پرونده به مرجع صالح می‌کنند. (نوروزی فیروز، ۱۳۰: ۱۳۸۷) علیرغم لزوم تبعیت مرجع تالی از عالی، این نظر در دکتترین و رویه قضایی هیچ عالم ملتفت و عامل ملتزم ندارد که مرجع عالی چون نظرش لازم الاتباع است رای بدوی را نقض و پرونده را برای صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح از نظر وی، به مرجع تالی اعاده کند زیرا اجتهاد در برابر نصوص مذکور است. اما اگر قرار از سوی دادرسی که فاقد یکی از انواع صلاحیت است، صادر شده و وفق مقررات، از سوی طرفین مورد اعتراض قرار گیرد، تکلیف چیست؟ در مورد قرارهای اعدادی با توجه به تجویز مقنن برای صدور این قرارها از سوی مرجع ناصالح در ماده ۱۱۷ ق.آ.د.ک. ۹۲ یا رسیدگی به اعتراض به چنین قراهایی در دادگاه در معیت دادرسی ناصالح در همان ماده ۱۱۷ و نیز ماده ۱۲۱ ق.آ.د.ک. ۹۲ می‌توان چنین استنباط کرد که در اینجا تکلیف مشخص است و عدم صلاحیت موجبی برای نقض قرارهای اعدادی که اهم آنها قرارهای منتهی به بازداشت متهم است، نمی‌باشد. خصوصاً اینکه عدم صدور قرار تامین برای متهم طبق ماده ۱۸۹ قانون مرقوم، جرم انگاری شده است و ماده ۱۱۷ این قانون نیز پس از صدور قرار تامین از سوی دادرسی ناصالح و تکلیف رسیدگی به اعتراض به آن در دادگاه در معیت همان دادرسی، حکم به صدور قرار عدم صلاحیت توسط آن دادرسی داده شده است. بنابراین دیگر وجهی برای استناد دکتترین (مصدق، ۱۳۸۷: ۱۲) به نظریه مشورتی شماره ۷/۱۸۲۹ - ۱۳۸۱/۳/۲۰ اداره حقوقی قوه قضاییه که قبل از وضع مواد فوق الذکر صادر شده است، نمی‌ماند.

اما از میان دو قرار نهایی غیرقطعی دادسرا (صرف نظر از اختلاف دکتربین در مورد مصادیق این قرارها (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۲۷۸؛ ناجی زواره، ۱۳۹۵، ج ۱: ۴۵۰؛ رحمدل، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۸) یعنی قرار منع یا موقوفی تعقیب که در مورد نهایی بودنشان اختلافی در دکتربین نیست (آخوندی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۲۵۷) تکلیف قرار موقوفی تعقیب تاحدی مشخص است زیرا پس از نقض قرار دادسرای ناصالح، پرونده جهت ادامه تحقیقات و اخذ تصمیم مقتضی وفق ماده ۲۷۷ ق.آ.د.ک. ۹۲ به دادسرای صادر کننده قرار منقوض اعاده می شود و دادگاه می تواند ارشاداً به دادسرای متبوع خویش اعلام کند که صلاحیت رسیدگی به موضوع را ندارد.

التهیه در اینکه مستند دادگاه برای نقض قرار که اعتراض شاکی به آن ناوارد ولکن مرجع صدور آن ناصالح است، چیست و نیز تکلیف دادسرا به تبعیت از نظر دادگاه در صدور قرار عدم صلاحیت، اختلاف نظر وجود دارد.

اما در مورد قرار منع تعقیب، مشکل بیش از اختلاف در تبعیت از تصمیم دادگاه و به مستند قانونی تصمیم دادگاه بلکه مربوط به نوع و نحوه تصمیم گیری دادگاه است. هر دادگاه کیفری که مرجع اعتراض به قرار منع تعقیب دادسرا قرار بگیرد، در مقام اظهار نظر حسب دلالت مواد ۲۷۳ و ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ ممکن است سه نوع تصمیم اتخاذ کند. (۱) در فرض فقدان ایراد ماهوی مستلزم نقض قرار دادسرا، آن را تأیید می کند. (۲) اگر قرار واجد ایراد ماهوی قابل نقض باشد، قرار منع تعقیب صادره را نقض و خود اقدام به صدور قرار جلب به دادرسی می نماید (۳) اگر تحقیقات ناقص باشد، یا خود دادگاه با رعایت مقررات مربوط به مرحله تحقیقات مقدماتی، رفع نقص می کند یا اینکه با دستور رفع نقص به طور تفصیلی و بی ابهام، پرونده را به دادسرای صادر کننده قرار اعاده می کند و دادسرا پس از تکمیل تحقیقات، بدون صدور قرار، پرونده را به دادگاه جهت اخذ تصمیم مقتضی در مورد قرار سابق صدور اعاده می نماید.

اقدامات فوق در فرضی است که هم دادسرا و هم دادگاه صالح باشند و پیش فرض اصلی مقتن نیز همین است. حال اگر دادگاه در مقام اظهار نظر (۱) خود را صالح نداند، (۲) یا اینکه خود را صالح بداند اما دادسرای صادر کننده قرار را صالح نداند، (۳) یا اینکه نه خود و نه دادسرای صادر کننده قرار را صالح نداند، مسئله

مختلف فیه و موضوع این مقاله محقق خواهد شد. فروض تحقق این سه نوع عدم صلاحیت با توجه به انواع صلاحیت‌های کیفری توضیح داده خواهد شد، به‌قرار زیر است:

- ۱) دادسرا، فاقد صلاحیت محلی بوده است.
 - ۲) دادسرا، فاقد صلاحیت نسبی بوده است.
 - ۳) دادگاه و دادسرا فاقد صلاحیت ذاتی بوده و هستند.
 - ۴) دادسرا فاقد صلاحیت نسبی و محلی بوده است.
 - ۵) دادگاه و دادسرا فاقد صلاحیت شخصی بوده و هستند.
 - ۶) دادگاه و دادسرا فاقد صلاحیت شخصی و نسبی بوده و هستند.
- اما آیا دادگاه در مقام رسیدگی به قرار نهایی معترض عنه، به غیر تکالیف سه گانه مذکور در مواد ۲۷۳ تا ۲۷۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ (یعنی نقض یا تایید قرار و یا اعلام نقص تحقیقات) می‌تواند در مقام رسیدگی به اعتراض به قرارهای دادسرا، از خود نفی صلاحیت و پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت برای رسیدگی به آن اعتراض به دادگاه دیگر ارسال کند؟ در اینجا است که به دنبال خلأ قانونی، دکترین خاموش و رویه عملی متشکلت می‌شود و هدف اصلی این مقاله رفع این مشکل نظری و عملی است.

روش انجام این پژوهش، روش کتابخانه‌ای و میدانی است. کتب مرتبط با صلاحیت و آیین دادرسی کیفری بررسی و متن چند نمونه رأی و نظریه مشورتی مرتبط نیز، گردآوری شده است.

مسئله مورد بحث این مقاله، هم‌اکنون در بطن رویه قضایی، مطرح است و اغلب آرای که گردآوری شده، استدلالی در راستای توجیه سبب موضوعی و حکمی در منطوق خویش ندارند. در مباحث مطروحه در این مقاله پس از بررسی موردی انواع صلاحیت‌های مورد بحث در قانون آیین دادرسی کیفری، به بررسی روش‌های حل مسئله در صورت صدور قرارهای نهایی غیرقطعی در موردی که دادسرا هریک از انواع صلاحیت را ندارد، خواهیم پرداخت.

در کلیه موارد، مرجعی که به شایستگی آن در قالب تصمیم یا قرار، حسب شرایطی نفی صلاحیت می‌شود، امکان اختلاف در صلاحیت را بعضاً با خود دادگاه

و بعضاً با دادسرای ناصالحی که قرار منع تعقیب را صادر کرده است، دارد. در این خصوص نظراتی در دکترین بیان و در رویه قضایی عمل شده است که در جای خود مورد بحث قرار گرفته، نقاط ضعفشان افشا و دلایل رد آن‌ها بیان می‌شود و در نهایت برای حل این مسئله به مقررات «بخش اعتراض به آراء» در ق.آ.د.ک. ۹۲ و نیز قانون شوراهای حل اختلاف ۱۳۹۴ (= ق.ش.ح.ا.) رجوع کنیم، و با «تفسیر شبکه‌ای از قانون یا تفسیر قانون با قانون» راه حل مختار بیان می‌شود. تفسیر قانون همان‌طور که اصل ۱۶۷ قانون اساسی نیز اشاره داشته، زمانی جایز است که کلام مقنن با اجمال یا ابهام یا سکوت همراه باشد. در خصوص موضوع این تحقیق نیز قانون صراحتاً حکمی ندارد و ساکت است.

۱. تبیین مسئله

در نظر آورید که مقام تحقیق دادسرا (زراعت، ۱۳۹۳: ۳۲؛ جوانمرد، ۱۳۹۴: ۲۶۷-۲۶۶)، در خاتمه تحقیقات و به استناد ماده ۲۶۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ مبادرت به صدور قرار نهایی منع یا موقوفی تعقیب می‌نماید. این قرارها ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، از سوی شاکی قابل اعتراض در دادگاه کیفری صالح به اصل اتهام می‌باشند. (مواد ۲۷۰ و ۲۷۱ ق.آ.د.ک. ۹۲). پس از ورود پرونده به دادگاه جهت رسیدگی به اعتراض دو حالت کلی متصور است:

(۱) تحقیقات کامل است: در این حالت اگر دادگاه رسیدگی کننده، خود و دادسرای صادرکننده قرار را صالح بداند، مبادرت به رسیدگی به اعتراض نموده و در صورتی که قرار را موجه بداند، طبق ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک. ۹۲ آن را تأیید می‌کند و اگر آن را واجد ایراد قابل نقض بیابد، طبق ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ قرار صادره را نقض کرده و قرار جلب به دادرسی صادر می‌نماید (البته صدور این قرار در مورد قرار موقوفی تعقیب محل اختلاف در رویه قضایی است).

(۲) تحقیقات ناقص است: در این حالت، اولین کار، رفع نقص است. برای رفع نقص در این مرحله، طبق مواد ۲۷۴ و ۲۷۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ دو مجرا وجود دارد: (۱) خود دادگاه، رفع نقص می‌کند. (۲) دادگاه در قالب دستور، با ذکر موارد نقص به تفصیل و بی‌ابهام، از دادسرا بخواهد تا نواقص تحقیقات را برطرف کند.

هیچ کدام از این دو حالت موضوع بحث ما نیستند. بحث ما در این مورد است که دادسرای صادرکننده قرار، یا دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض، یا هر دو، فاقد یکی از انواع صلاحیت در رسیدگی به پرونده ارجاعی باشند. مسئله اصلی این است که تصمیم دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض در چنین حالتی طبق قانون، چه باید باشد؟

۲. نمونه پژوهی

مسئله اصلی در قسمت قبلی تبیین شد. حال شایسته است به مواردی از رویه قضایی نیز توجه شود تا اهمیت این مسئله ظاهر شود و دانسته شود که این تحقیق، صرف بیان دیدگاه‌های نظری نیست، بلکه از بطن رویه قضایی و تشتت حاکم بر آن برخاسته است. در پرونده‌های متعددی،^۱ پس از آنکه مقام تحقیق، قرار منع یا موقوفی تعقیب صادر می‌کند، با اعتراض شاکی پرونده جهت رسیدگی به اعتراض به دادگاه ذی صلاح ارسال می‌شود. نظر غالب در «قضای رویه‌ای» موجود آن است که دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض به قرارهای غیرقطعی دادسرا، در فرضی که دادسرا را صالح به رسیدگی مقدماتی نمی‌داند، تصمیمی بدین شرح اتخاذ می‌کند: «در خصوص اعتراض ... نسبت به قرار منع (یا موقوفی) تعقیب که در مورد متهم ... به اتهام ... صادر شده است با عنایت به عدم صلاحیت دادسرا بلحاظ بنابراین قرار صادره موافق با قانون صادر نشده است و به استناد ماده ۲۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ نقض می‌گردد و جهت صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح، پرونده به شعبه صادرکننده قرار ارسال می‌گردد. این تصمیم قطعی است.»^۲ سپس پرونده به شعبه صادرکننده قرار منقوض اعاده و آن شعبه در تبعیت از تصمیم دادگاه به شرح فوق، مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع اعلامی دادگاه می‌نماید.^۳ رسالت این مقاله بررسی صحت یا سقم این گونه تصمیمات قضایی و ارزیابی آن و ارائه طریق در چنین مواردی می‌باشد.

۱- برای نمونه: الف) پرونده با شماره ۹۷۰۹۹۸۲۶۱۹۷۰۰۹۸۴ به شماره دادنامه ۹۷۰۹۹۷۲۶۱۵۰۰۱۶۸۵؛ ب) پرونده با شماره ۹۶۰۹۹۸۲۶۱۹۴۰۰۶۴۹ به شماره دادنامه ۹۷۰۹۹۷۲۶۱۵۲۰۰۲۰۶؛ پ) پرونده با شماره

۹۷۰۹۹۷۲۱۸۱۶۰۱۴۳۳ به شماره دادنامه ۹۷۰۹۹۸۲۱۵۴۶۰۰۱۴۹

۲- با شماره پرونده ۹۶۰۹۹۸۲۶۱۹۴۰۰۶۴۹ به شماره دادنامه ۹۷۰۹۹۷۲۶۱۵۲۰۰۲۰۶

۳- شماره پرونده ۹۶۰۹۹۸۲۶۱۹۴۰۰۶۴۹ با شماره قرار ۹۷۰۹۹۷۲۶۱۹۴۰۰۴۲۹

۳. تعریف انواع صلاحیت در دادرسی کیفری

پیش از ورود به فروض تحقق مسئله، لازم است که بعض مفاهیم تخصصی مرتبط با مسئله تشریح شود. مسئله مطروحه، راجع به موضوع صلاحیت در دادرسی کیفری است. لذا ابتدا باید انواع صلاحیت‌های کیفری و سپس انواع اظهارنظرهای مقامات قضایی در فرآیند دادرسی کیفری، بازتعریف دقیق و کاربردی شوند و سپس موضوع حسب این داده‌های بنیادین تجزیه و تحلیل شود.

۳-۱. انواع صلاحیت مراجع رسیدگی کننده:

صلاحیت مراجع رسیدگی کننده به دعاوی کیفری به چهار قسم تقسیم می‌شود.

۳-۱-۱. صلاحیت ذاتی

که به معنی احراز صلاحیت مرجع رسیدگی کننده به ترتیب و بر اساس چهار فاکتور ذیل می باشد لکن فاکتور دوم مغفول مانده (اداره پژوهش دادگستری کل استان تهران، ۱۳۹۸، ج ۲: ۲۱۱) و سه فاکتور اول، سوم و چهارم به شرح زیر با تفاوت در تعریف و تعیین مصادیق، عنواناً مورد اجماع دکترین است. (طهماسبی، ۱۳۹۶: ج ۳، ۲۸؛ ناجی زواره، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۵؛ نوروزی فیروز، پیشین: ۱۳۴؛ افراسیاب، ۱۳۹۷: ۱۵۷؛ مهابادی، ۱۳۹۵: ۲۰۹-۲۱۰ و هاشمی، ۱۳۹۷: ۳۹ و ...)

الف) صنف مرجع رسیدگی: مراجع رسیدگی کننده از حیث صنف، به قضایی و غیر قضایی تقسیم می‌شوند. مرجع قضایی، مرجعی است که در آن یک یا چند قاضی منصوب از سوی رهبری یا رئیس قوه قضاییه، در تشکیلات قضایی قوه قضاییه، به دعوی عمومی ناشی از جرم یا دعوی خصوصی اشخاص رسیدگی می‌کند. مراجعی که فاقد هر یک از این سه ویژگی باشند، قضایی نیستند. (شمس، ۱۳۹۶: ۳۶۵؛ اداره پژوهش دادگستری کل استان تهران، پیشین: ۲۱۱-۲۱۲)

ب) نوع دعوی مورد رسیدگی: مراجع قضایی از حیث این فاکتور به جزایی و مدنی تقسیم می‌شوند. مرجع قضایی اگر به دعوی عمومی ناشی از جرم رسیدگی کند، مرجع قضایی جزایی است و اگر به دعوی خصوصی اشخاص رسیدگی کند،

مرجع قضایی مدنی است. (شاهچراغ و چشمی، ۱۳۹۸: ۲۱) برغم عدم اشاره به این فاکتور در دکترین یا رویه قضایی، تمیز اختلاف در صلاحیت دادگاه های حقوقی نسبت به دادگاه های کیفری به عنوان اختلاف در صلاحیت ذاتی، بر مبنای این فاکتور مغفول قابل فهم است و نه دیگر فاکتورها. (موحدیان، ۱۳۹۱: ۳۱)

پ) نوع مرجع رسیدگی: مراجع قضایی اعم از جزائی و مدنی از این حیث، به عمومی و اختصاصی تقسیم می‌شوند. مرجع قضایی جزایی عمومی، مرجعی است که به دعوی عمومی ناشی از جرائم عمومی اشخاص حقوقی و افراد بزرگسال عادی^۱ رسیدگی می‌کند. دادگاه های کیفری یک و کیفری دو، به عنوان دو مرجع قضایی جزایی عمومی در نظام دادرسی کیفری ما شناسایی می‌شوند. (خالقی، ۱۳۹۴: ۲۹۷، طهماسبی، پیشین: ۷۹) فلذا تعریف مرجع قضایی جزایی اختصاصی، مرجعی است که به دعوی عمومی ناشی از جرائم انقلاب یا نظامی یا به دعوای عمومی ناشی از کلیه جرائم طفل، نوجوان و یا روحانی رسیدگی می‌کند. (اداره پژوهش دادگستری کل استان تهران، پیشین: ۲۱۱-۲۱۲) اکثریت دکترین دادگاه اطفال و نوجوانان و دادگاه کیفری یک ویژه نوجوانان و دادگاه نظامی یک و نظامی دو و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب را مصادیق دادگاه های کیفری اختصاصی می‌دانند و نظر اقلیت مخالف (باری، ۱۳۹۷: ۳۲۲؛ رحمدل، ۱۳۹۴: ۲۱۹) فاقد مبنا بوده و قابل اعتنا نیست.

شایان ذکر است که نوع خاصی از مراجع قضایی به نام «مراجع قضایی عمومی و عام» نیز وجود دارند که در دکترین و قضای رویه ای مغفول مانده اند. شورای حل اختلاف (جهت ملاحظه نظری که شورای حل اختلاف را مرجع عمومی می‌داند ر.ک. گلدوست جویباری، ۱۳۹۶: ۲۳۱-۲۳۰). در کنار دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان‌ها و دادگاه عمومی بخش (جهت ملاحظه نظری که دادگاه بخش را مرجع عمومی می‌داند ر.ک. طهماسبی، ۱۳۹۶: ۷۹). و نیز دادگاه تجدیدنظر استان و دیوان عالی کشور، پنج مصداق «مراجع قضایی عمومی و عام» در نظام دادرسی ایران هستند. بنابر تعریف مختار «مرجع قضایی عمومی و عام» مرجعی

۱- فرد بزرگسال عادی یعنی فردی که به سن هجده سال تمام شمسی رسیده است و فاقد سمت های مذکور در مواد ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۵۸۵ می‌باشد و روحانی به شرح مذکور در ماده ی ۱۶ آور. و نظامی به شرح ماده ۱ ق.م.ج.ن.م. ۸۲ نیز نمی‌باشد.

است که «علاوه بر رسیدگی به دعوای عمومی ناشی از جرائم عمومی مرتکبان بزرگسال عادی، به دعوای خصوصی اشخاص یا دعوای عمومی ناشی از جرائم انقلاب یا نظامی یا جرائم ارتكابی طفل و نوجوان نیز حسب مورد، رسیدگی می‌کند.» (اداره پژوهش دادگستری کل استان تهران، ۱۳۹۸: ۲۳۰). همه این مراجع در واقع تلفیقی از صلاحیت مراجع مدنی و جزایی و نیز عمومی و اختصاصی هستند.

ت) درجه مرجع رسیدگی‌کننده: مراجع قضایی از این حیث به درجه یک (یا بدوی یا نخستین) و درجه دو (یا پژوهشی یا تجدیدنظر یا اعتراض به آراء) تقسیم می‌شوند. مرجع قضایی جزائی درجه یک، مرجعی است که برای نخستین بار به دعوای عمومی ناشی از جرم، رسیدگی مقدماتی یا محاکماتی نموده و در مورد آن اظهار نظر نهایی می‌کند. مرجع قضایی درجه دو، مرجعی است که برای دومین بار و در قالب رسیدگی به اعتراض به یک رأی بدوی کیفری غیرقطعی، به دعوای عمومی ناشی از جرم رسیدگی و رأی مقتضی صادر می‌کند. (شمس، پیشین: ۳۶۸؛ شاهچراغ و چشمی، پیشین: ۲۰). چنانکه در بند قبل بیان شد، مراجع قضایی درجه دو در نظام دادرسی ما «مرجع قضایی عمومی و عام» هستند و توصیف آنها به عنوان یک مرجع قضایی جزایی یا مدنی ناقص و نادرست است.

۳-۱-۲. صلاحیت محلی

صلاحیت محلی در دادرسی کیفری اصولاً به معنی احراز صلاحیت مرجعی که جرم در حوزه قضایی آن اتفاق افتاده است، برای رسیدگی بدان جرم می‌باشد. (طهماسبی، ۱۳۹۶: ج ۳، ۳۵؛ جوانمرد، ۱۳۹۴: ۲۲۳، خالقی، ۱۳۹۴: ۳۱۹) البته در موارد خاص، با مصادیق سه‌گانه صلاحیت اضافی شامل تعدد متهم (ماده ۳۱۱ ق.آ.د.ک. ۹۰۲) یا تعدد اتهامات با صلاحیت ذاتی یکسان (ماده ۳۱۰ و ۳۱۳ ق.آ.د.ک. ۹۲) یا تعدد دعوای ناشی از جرم (ماده ۱۵ ق.آ.د.ک. ۹۲) یا احاله کیفری اعم از احاله عام (مواد ۴۱۸ و ۴۱۹ ق.آ.د.ک. ۹۲) و احاله خاص (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.ک. و ماده ۳۰ آ.ور) (جهت مطالعه در خصوص احاله و انواع آن ر.ک: شاهچراغ، ۱۳۹۵: ۴۹ تا ۷۰).

صلاحیت محلی مرجع جزایی رسیدگی‌کننده استثنائاً به جرائم خارج از قلمرو خود نیز توسعه می‌یابد که تفصیل مطلب در این موجز، میسر نمی‌باشد.

۳-۱-۳. صلاحیت نسبی

صلاحیت نسبی یعنی تقسیم صلاحیت دو مرجع قضایی باصلاحیت ذاتی و محلی یکسان، بر اساس (۱) مجازات قانونی جرم ارتكابی (چهار بند اول ماده ۳۰۲ و یا ماده ۳۴۰ ق.آ.د.ک.) یا (۲) سن مرتکب (تبصره ۱ ماده ۲۸۵ ق.آ.د.ک.) یا (۳) سمت مرتکب (تبصره ماده ۱۹ قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۲۲/۵/۶۵) و یا (۴) نوع جرم ارتكابی (بند ث ماده ۳۰۲ یا ماده ۳۰۶ ق.آ.د.ک.) (اداره پژوهش دادگستری کل استان تهران، ۱۳۹۸: ۲۲۸) البته مصداق سوم صلاحیت نسبی صرفاً اختصاص به مرحله تحقیقات مقدماتی رسیدگی به اتهامات انتسابی به رئیس‌جمهور ایران را دارد و در تعریف از صلاحیت نسبی معمولاً ذکر نمی‌شود. بسیاری صلاحیت محلی را به دلیل عنوان نادرست فصل اول از باب اول ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ همان صلاحیت نسبی می‌دانند (خزانی، ۱۳۷۸-۱۳۷۷: ۷؛ شمس، پیشین: ۳۷۵؛ خالقی، ۱۳۹۸، ج ۲: ۲۰) که البته نادرست است و اقلیتی نیز به درستی صلاحیت نسبی را قبل از قانون جدید نیز به رسمیت شناخته و می‌شناسند هرچند در تعریف ایشان صرفاً مجازات قانونی یا اهمیت جرم به چشم می‌خورد. (گلدوست جویباری، ۱۳۹۶: ۲۵۵-۲۵۴). اصطلاح صلاحیت نسبی برای تمیز صلاحیت دادگاه کیفری یک و کیفری دو در یک حوزه قضایی به‌صراحت در رأی وحدت رویه شماره ۷۵۲ مورخ ۱۳۹۵/۶/۲ به‌کار رفته است. از بین چهار فاکتور فوق، سن مرتکب (طبق تبصره ۱ ماده ۲۸۵) و منافی‌عفت بودن یا نبودن جرم (طبق ماده ۳۰۶) و یا تعزیری درجه ۷ و ۸ بودن یا نبودن جرم ارتكابی (طبق ماده ۳۴۰) و نیز سمت ریاست جمهوری، مخصوص تقسیم صلاحیت نسبی در خصوص انجام تحقیقات مقدماتی بین دادرها با دادگاههای جزائی در موارد رسیدگی مستقیم آنهاست؛ اما شمول یا عدم شمول ماده ۳۰۲ ق.آ.د.ک. ۹۲ مبنای تقسیم صلاحیت نسبی بین دادگاه های جزایی در مرحله محاکمه بدوی و نیز دادگاه تجدیدنظر استان یا نظامی با دیوانعالی کشور در مرحله اعتراض به آرای بدوی است.

۳-۱-۴. صلاحیت شخصی

در دکتربین باندرکی اختلاف در تعابیر و مصادیق، صلاحیت شخصی، تخصیص صلاحیت مرجع رسیدگی بر اساس شخصیت مرتکب (طفل، نوجوان، روحانی و اسیر) یا سمت مرتکب در شغل (مقامات ۳۰۷، ۳۰۸، ۵۸۵ ق.آ.د.ک. ۹۲) یا در جرم (۳۱۱ و ۳۱۲ ق.آ.د.ک. ۹۲) یا سمت و شخصیت مرتکب هر دو (مقامات روحانی تبصره ۳ ماده ۱۳ آ.و.ر.) است (مه‌بابادی، ۱۳۹۵: ۲۱۷؛ شاهچراغ و چشمی، پیشین، ۲۲-۲۳). برخی صلاحیت دادگاه‌های نظامی را هم از مصادیق صلاحیت شخصی می‌دانند (رحمدل، ۱۳۹۴: ۱۷) که البته نادرست است زیرا اولاً صرف نظامی بودن تعیین‌کننده صلاحیت سازمان قضایی نیست و نظامی بودن جرم ارتكابی هم شرط است. ثانیاً برخی جرائم نظامی نظامیان از صلاحیت آن سازمان خارج است (تبصره ۴ ماده ۵۹۷ ق.آ.د.ک. ۹۲) و ثالثاً برخی جرائم در صلاحیت دادسرا و دادگاه‌های نظامی است درحالی‌که جرم یا مرتکب جرم یا هر دو آن‌ها نظامی نیستند. (مصادیق تبصره ۱ ماده ۵۹۷ ق.آ.د.ک. ۹۲) برای ملاحظه این مصادیق که مبتنی بر استجازه از حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری (حفظه الله) است ر.ک. معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری، ۱۳۹۰: ص ۱۰۲-۱۰۱).

۴. انواع اظهارنظر قضایی در دادرسی کیفری

در رویه قضایی نیز تاکنون در مورد صدر بند ت ماده ۴۲۱ ق.آ.د.ک. ۹۲ و مراد از «اظهارنظر ماهوی» دو رأی وحدت رویه شماره ۵۱۷ مورخ ۱۱/۱۸/۱۳۶۷ و شماره ۵۲۴ مورخ ۲۹/۱/۱۳۶۸ صادر و لکن بجای تعریف و تبیین نظری این اصطلاح مهم، تنها به بیان برخی مصادیق اکتفا شده است. دکتربین نیز به همین مشکل مبتلاست. به هر حال اظهارنظر در دادرسی کیفری (و نیز مدنی با کمی تفاوت در تعریف واژگان) به سه قسم تقسیم می‌شود.

۴-۱. اظهارنظر ماهوی و مراد از آن، رسیدگی به ادله طرفین در مورد موضوع اصلی دعوی عمومی ناشی از جرم (وقوع یا عدم وقوع بزه و در فرض وقوع

و ثبوت آن، انتساب یا عدم انتساب بزه به متهم یا عدم آن) که در قالب یک تصمیم نهایی متبلور می‌شود. (باری، ۱۳۹۷: ۳۶۰؛ خالقی، ۱۳۹۴: ۳۸۹؛ (شاهچراغ، ۱۳۹۸-۱۳۹۷: ۵۸) بنابراین قرار جلب به دادرسی دادسرا، قرار منع تعقیب دادسرا یا دادگاه و نیز احکام برائت یا محکومیت یا معافیت از کیفر صادره دادگاه مصادیق اظهارنظر ماهوی هستند. اگر رسیدگی به ادله طرفین در قالب یک تصمیم نهایی بروز نکند، مثلاً منتهی به صدور قرارهای اعدادی اعم از تحقیقی، تأمینی یا تکمیلی یا دستور احضار یا جلب یا نشر آگهی احضار متهم و ... بشود، مصداق اظهارنظر ماهوی و از جهات رد دادرسی نیستند (رحمدل، پیشین: ۱۴۶؛ طهماسبی، ۱۳۹۶: ۳۱۵؛ جوانمرد، ۱۳۹۴: ۳۹۵ و احمدی، ۱۳۹۷: ۸۱۷) اما برخلاف نظر برخی اظهارنظر شکلی و یا ماهیتی هم نیستند (صالح احمدی، پیشین، ۸۱۸ و بنظر این نوع از اظهارنظرها را یا باید «اظهارنظر ماهوی فرعی» یا «اظهارنظر فرع ماهوی» بنامیم و یا اساساً مصداق اصطلاح «اظهارنظر» ندانیم که نظر اول اولی است.

۲-۴: دکتترین و قضای رویه ای هر نوع اظهارنظری که ماهوی نباشد را به غلط شکلی می‌داند بدون آنکه تعریفی کاربردی از آن بدست بدهد و حداکثر به بیان مصادیق بعضاً نامربوط اکتفا نموده است. اما مراد از اظهارنظر شکلی در دادرسی کیفری «اعلام عدم امکان رسیدگی جرم و در نتیجه عدم امکان اظهارنظر ماهوی در مورد آن موضوع به خاطر ایرادات شکلی از جمله جهات سقوط دعوی عمومی ناشی از جرم و موانع تعقیب دعوی عمومی، عدم صلاحیت مقام یا مرجع رسیدگی، لزوم رسیدگی توأمان و احاله کیفری و مانند آن در قالب یک دستور یا تصمیم یا اظهارنظر نهایی می‌باشد». (شاهچراغ، پیشین: ۵۹-۶۰)

۳-۴: اظهارنظر ماهیتی و مراد از آن «اظهارنظر در مقام ارزیابی تصمیم مقام یا مقامات قضایی تالی، از سوی یک مرجع عالی، از حیث انطباق یا عدم انطباق با قوانین شکلی و ماهوی در قالب یک تصمیم نهایی» است. طبق قانون آیین دادرسی کیفری، اظهارنظر دادستان در مورد قرارهای بازپرس (مواد ۲۶۷ تا ۲۶۹)، قرار جلب به دادرسی دادگاه (ماده ۲۷۴ و بند ب ماده ۳۳۵) و نقض یا تأیید قرار دادسرا در دادگاه (مواد ۲۷۳ و ۲۷۴) رسیدگی فرجامی دیوانعالی (ماده ۴۶۹) و اعاده دادرسی کیفری (مواد ۴۷۴ و ۴۷۷) از جمله اظهارنظرهای قضایی ماهیتی است.

به عقیده ما ریشه این نوع اظهار نظر، در آرای وحدت رویه شماره ۵۱۷ و ۵۲۴ است که دکتربین و رویه، آن‌ها را برخلاف متنشان به اظهار نظر شکلی تلقی کرده‌اند چون در آن دورأی بیان شده که آن موارد اظهار نظر ماهوی نیستند اما گفته نشده که اظهار نظر شکلی هستند کما اینکه گفته نشده که چه نوع اظهار نظری هستند. حال که اصطلاحات پرتکرار این پژوهش تبیین شد، مقدمات ورود به بحث و بررسی فروع مختلف مسئله مهیا است.

۵. فروع تحقق مسئله

هر دادگاه کیفری که مرجع اعتراض به قرار نهایی دادرسی قرار بگیرد، در مقام اظهار نظر ماهیتی نسبت به قرار معترض عنه، حسب دلالت مواد ۲۷۳ و ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ ممکن است سه نوع تصمیم اتخاذ کند. (۱) در فرض فقدان ایراد ماهوی مستلزم نقض قرار دادرسی، آن را تأیید می‌کند. (۲) اگر قرار واجد ایراد ماهوی قابل نقض باشد، قرار منع تعقیب صادره را نقض و خود اقدام به صدور قرار جلب به دادرسی می‌نماید و پس از اجرای تکالیف مقرر در ماده ۲۷۶ ق.آ.د.ک. ۹۲ توسط دادرسی و اعاده آن به دادگاه، طبق بند ب ماده ۳۳۵ ق.آ.د.ک. و ماده ۳۴۱ همین قانون، وارد محاکمه متهم می‌شود. (۳) اگر تحقیقات ناقص باشد، یا خود دادگاه با رعایت مقررات مربوط به مرحله تحقیقات مقدماتی، رفع نقص می‌کند یا اینکه با دستور رفع نقص به‌طور تفصیلی و بی‌ابهام، پرونده را به دادرسی صادرکننده قرار اعاده می‌کند و دادرسی پس از تکمیل تحقیقات، بدون صدور قرار، پرونده را به دادگاه جهت اخذ تصمیم مقتضی در مورد قرار سابق الصدور اعاده می‌نماید. (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۶، ج ۶: ۷۹۱)

این اقدامات سه گانه در فرضی است که هم دادرسی و هم دادگاه صالح باشند و پیش فرض اصلی مقنن نیز همین است. لذا ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ بر فرض صالح بودن مقام و مرجع رسیدگی استوار است. حال اگر دادگاه در مقام اظهار نظر ماهیتی (۱) خود را صالح نداند، (۲) یا اینکه خود را صالح بداند اما دادرسی صادرکننده قرار را صالح نداند، (۳) یا اینکه نه خود و نه دادرسی صادرکننده قرار را صالح نداند، مسئله مختلف فیه و موضوع این مقاله محقق خواهد شد. فروع تحقق این سه نوع عدم صلاحیت با توجه به انواع صلاحیت‌های کیفری که سابقاً توضیح داده شد، به‌قرار زیر است:

- ۱) دادسرا، فاقد صلاحیت محلی بوده است.
- ۲) دادسرا، فاقد صلاحیت نسبی بوده است.
- ۳) دادگاه و دادسرا فاقد صلاحیت ذاتی بوده و هستند.
- ۴) دادسرا فاقد صلاحیت نسبی و محلی بوده است.
- ۵) دادگاه و دادسرا فاقد صلاحیت شخصی بوده و هستند.
- ۶) دادگاه و دادسرا فاقد صلاحیت شخصی و نسبی بوده و هستند.

۶. تبیین و تشریح راه‌حل‌های قابل طرح در صورت تحقق هر یک

از فروض مسئله

درباره راه‌حل‌های دادگاه در صورت تحقق فروض مسئله، چند دیدگاه به

چشم می‌خورد:

الف. راه‌حل اول: دیدگاه مشهور و اکثریت قضای رویه‌ای موجود است که در دکتربین با استناد به یک نظریه مشورتی قدیمی از اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۷۷-۱۳۸۰/۱/۱۸ نیز طرفدارانی دارد (مصدق، ۱۳۸۷: ۱۲). و در نمونه آرای که در ابتدای بحث آورده شد نیز همین نظر اعمال شده است. طبق این نظر دادگاه قرار نهایی «را به لحاظ عدم صلاحیت رسیدگی دادسرا (نه به لحاظ وارد بودن اعتراض شاکی) نقض می‌کند و پرونده را جهت صدور قرار عدم صلاحیت به دادسرا ارسال می‌کند و نظر دادگاه در این خصوص برای دادسرا لازم‌الاتباع است.» (مصدق، پیشین) لکن این دیدگاه اولاً تنها زمانی قابل اعمال است که موضوع از موارد رسیدگی مستقیم دادگاه‌های کیفری نباشد و ثانیاً به دلایل ذیل قابل قبول نیست:

۱) ارسال پرونده به دادسرا با نقض آن و بدون صدور قرار جلب به دادرسی و صدور دستور صدور قرار عدم صلاحیت به دادسرا، در حالی که دادسرا و قضات آن طبق ماده ۳ ق.آ.د.ک. ۹۲ از اصل استقلال قضایی برخوردارند (الهی منش، ۱۳۹۴: ۱۲۵)، فاقد مجرای قانونی است و هیچ محمل قانونی برای این تصمیم دادگاه وجود ندارد و تکرار اشتباه از سوی اکثریت، حجت نیست.

۲) با توجه به اصل قانونی بودن دادرسی کیفری به شرح ماده ۲ ق.آ.د.ک. ۹۲ تکلیف دادسرا به اطاعت از دستور فاقد مستند قانونی دادگاه مستند به کدام قانون است؟ حال اگر دادسرا، دستور دادگاه را به دلیل فقد مجرای قانونی، نپذیرد، آیا اختلاف محقق خواهد شد؟ چه مرجعی بدین اختلاف رسیدگی می‌کند؟ مقررره حاکم برای حل اختلاف چیست؟ مرجع حل اختلاف چه نظری بدهد که اصل استقلال دادسرا و دادگاه نسبت به یکدیگر مخدوش نشود؟ پاسخ این سوالات، هرچه باشد، بیشتر مشکل آفرین است تا حلال مشکل.

۳) الان مستند دادگاه برای نقض قرار دادسرا، ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ است که صدور قرار جلب به دادرسی متعاقب قبول اعتراض شاکی را مقرر نموده است، اما در این دیدگاه، دادگاه بخاطر عدم صلاحیت دادسرا و نه وارد بودن اعتراض شاکی قرار را نقض کرده، پس اولاً استناد به ماده مذکور از یکسو و نقض قرار بدون صدور قرار جلب به دادرسی برخلاف این ماده از دیگر سو، محل اشکال است. آیا چنین استنادی به ماده مذکور صحیح است؟ در نمونه آرای گردآوری شده توسط نگارندگان، هیچ استدلالی ملاحظه نمی‌گردد که عدم صدور قرار جلب به دادرسی را برخلاف نص این ماده، توجیه کند.

ب. راه حل دوم: مطابق این نظر، دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض، چنانچه پرونده را معدّ صدور قرار عدم صلاحیت بداند، می‌تواند بدون آنکه قرار منع تعقیب صادره را نقض کند، یا تأیید کند یا قرار یا دستور رفع نقص صادر کند، رأساً مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت نماید (طهماسبی، ۱۳۹۶، ج ۲: ۲۶۵؛ رحیمی دهنسوری، ۱۳۹۷: ۲۶۹. همچنین ر.ک. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضاییه به شماره ۷/۹/۲۱۰۷ مورخ ۹۵/۸/۲۳) نظر دیگری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه دادگاه پس از نقض قرار دادسرا، با قرار عدم صلاحیت پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌کند. (مصدق، پیشین) این دو نظر فی الجمله صحیح اند نه بالجمله. چراکه در آنها گفته نشده که:

۱) مستند دادگاه، در امکان صدور قرار عدم صلاحیت، رأساً و بدون ورود

به ماهیت جرم انتسابی به متهم چیست؟

۲) تعیین تکلیفی درباره مرجع صالح نشده است که پس از صدور قرار عدم صلاحیت پرونده برای تحقیقات به دادسرا یا در موارد رسیدگی مستقیم، به دادگاه صالح ارسال می‌شود یا برای رسیدگی به اعتراض، به دادگاه صالح دیگر؟ (۳) در حالت اول توجه نشده که اکنون که پرونده در اختیار دادگاه است، به چه علت و هدفی است؟

توضیح اینکه علت طرح پرونده در دادگاه رسیدگی به اعتراض به قرار منع تعقیب صادره از دادسراست. لذا دادگاه اصولاً می‌بایست از سه مجرای قانونی مقرر در مواد ۲۷۳ تا ۲۷۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ (تأیید یا نقض قرار و یا اعلام نقض تحقیقات) استفاده کند مگر آنکه دلیلی قانع کننده ارائه شود و ثابت شود که امکان قانونی صدور قرار عدم صلاحیت با ساز و کار مشخص وجود دارد؛ اما در این نظر اشاره‌ای گذرا بدین مهم شده و حکم فروض مختلف فوق‌الذکر، به درستی روشن نشده است. در مقابل این دو نظر، نظر کاملاً مخالفی هم هست که دادگاه صرفاً امکان تأیید یا نقض قرار معترض عنه را دارد و مجاز به صدور قرار عدم صلاحیت نیست. هر سه نظر مذکور از استدلال و استناد و توجیه خویش عاجزند و صرفاً به بیان موجودیت آنها اشاره شده است و بس. (مصدق، پیشین)

پ. راه حل سومی نیز در این خصوص می‌توان ارائه داد و آن اینکه دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض، قرار نهایی صادره از سوی دادسرای ناصالح را نقض کرده و سپس اگر خود را نیز صالح به رسیدگی نداند، به حکم ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ قرار جلب به دادرسی صادر می‌کند و سپس باخذ ملاک از ماده ۳۴۱ ق.آ.د.ک. ۹۲ در مدت مقرر در آن ماده، مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت خطاب به دادگاه صالح می‌نماید. نگارندگان این نظر را نیز فی‌الجمله صحیح می‌دانند نه بالجمله. چراکه این دیدگاه نیز علی‌الظاهر طبق قانون پیش رفته ولی همه‌جا کارگشا نیست. زیرا:

۱) دادگاه کیفری دو، بنابر ذیل ماده ۲۷۱ ق.آ.د.ک. ۹۲ به دلیل عدم تشکیل دادگاه انقلاب یا دادگاه کیفری یک در شهرستان‌های غیرمرکز استان، مبادرت به رسیدگی به اعتراض می‌نماید و چنانچه احیاناً دادسرا صلاحیت محلی یا صلاحیت ذاتی نداشته باشد، دادگاه کیفری دو در مقام رسیدگی به اعتراض به قرار منع تعقیب دادسرا، مبادرت به نقض قرار و صدور قرار جلب به دادرسی می‌نماید (ماده ۲۷۴) و سپس وارد مرحله رسیدگی دادگاه، البته در قالب تشکیل جلسه مقدماتی

اداری، می‌شود (ماده ۳۴۱) و در نهایت مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت می‌کند؛ اما آیا صحیح است که دادگاه کیفری دو به پرونده‌ای که در صلاحیت ذاتی آن نیست، ورود کرده و تشکیل جلسه مقدماتی اداری دهد؟ جواز ورود دادگاه کیفری دو به پرونده‌های در صلاحیت کیفری یک و انقلاب، خلاف اصل می‌باشد، لذا باید به قدر متیقن آن اکتفا شود و تشکیل جلسه، ولو مقدماتی اداری، پس از رسیدگی به اعتراض و صدور قرار جلب به دادرسی، خارج از قدر متیقن است. اگر هم گفته شود، پس از صدور قرار جلب به دادرسی دادگاه کیفری دو، پرونده به دادگاه انقلاب یا کیفری یک ارسال شود، مشکل دوچندان می‌شود زیرا نظر دادگاه کیفری دو برای آن دادگاه‌ها لازم‌الاتباع نیست و در صورت اختلاف نظر، پرونده بدلیل خلأ قانونی دچار بن بست می‌شود.

۲) مستند دادگاه برای نقض قرار دادرسی چیست؟ چراکه مسلماً ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ برای موردی است که فرض مقنن رعایت شده باشد. فرض مقنن صالح بودن مقام و مرجع رسیدگی هردو با هم است که پس از صدور قرار جلب به دادرسی تکلیف دادرسی و دادگاه را طبق ماده ۲۷۷ و یا ماده ۲۷۶ و بند ب ماده ۳۳۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ مشخص کرده و ماده ۲۷۴ هیچ اشاره‌ای به ایراد عدم صلاحیت دادرسی ندارد و از همه مهم‌تر آنکه این ماده اساساً تاب تحمیل این راه حل را نخواهد داشت.

ت. راه حل چهارم: از دیدگاه نگارندگان، این دیدگاه نیز فاقد محمل قانونی است و نمی‌توان طبق آن همه مسائل را برطرف نمود. لذا نظر چهارم به عنوان نظر مختار ذیلاً مطرح می‌گردد.

مقدمه ورود به راه حل چهارم بیان یک مقدمه از باب دفع دخل مقدر است. این مقدمه با پرسشی مطرح می‌شود و آن، این است که نقض مذکور در ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ به چه دلیل است؟

مسلماً نقض مذکور در مورد قرار منع تعقیب به دلیل وجود این ایراد ماهوی است که برخلاف نظر دادرسی، عمل ارتكابی متهم جرم است و کفایت ادله برای انتساب اتهام به متهم نیز حسب دلایل موجود در پرونده محرز است؛ زیرا برخلاف تصور قضای رویه‌ای، جهات صدور قرار منع تعقیب حسب ماده ۲۶۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ حصری و به شرح پیش گفته است (جهت ملاحظه نظر موافق ر.ک. طهماسبی،

پیشین: ۲۷۰؛ جهت ملاحظه نظری که جهات موقوفی تعقیب را احصا شده نمی‌داند ر.ک. بایرامی ارباطان، ۱۳۹۵: ۶۳) و چنانچه دادگاه خلاف آن را محرز بداند، قرار دادسرا را نقض و قرار جلب به دادرسی صادر خواهد نمود. این جهات حصری عبارت‌اند از اینکه: (۱) عمل انجام‌شده، جرم نباشد. (۲) اصل وقوع بزه محرز نیست. (۳) عمل جرم است ولی هیچ دلیلی بر انتساب اتهام به متهم نیست. (۴) عمل جرم است ولی ادله کافی جهت انتساب اتهام به متهم، وجود ندارد که خلاصه آن بدین شرح: «جرم نبودن عمل ارتكابی و یا فقدان ادله کافی برای انتساب جرم به متهم» در آن ماده آمده است.

چنین معنایی از نقض قرار منع تعقیب، معنای منحصر از نقض قرار منع تعقیب در ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ است و علت موجه برای نقض قرار دادسرا نیز احراز خلاف مجرای صدور قرار منع تعقیب است.

دادگاه چنانچه اعتراض شاکی در مهلت مقرر را موجه بداند، قرار منع تعقیب را نقض و قرار جلب به دادرسی صادر می‌کند. همچنین نقض قرار موقوفی تعقیب در ماده ۲۷۴ به قرینه ماده ۲۷۷ که تکلیف بازپرس به ادامه تحقیقات و صدور قرار نهایی مقتضی را در خود گنجانده، فرع بر صالح دانستن دادسرا به انجام تحقیقات است.

حال آنکه در موضوع بحث ما، قرار نهایی توسط دادسرایی ناصالح صادر شده است بدین معنی که یا دادسرا صالح نیست و یا خود دادگاه صالح به محاکمه آن اتهام نیست و یا اینکه دادگاه و به تبع آن، دادسرای در معیتش هردو صالح به رسیدگی نیستند، لذا نوبت به بررسی وقوع یا عدم وقوع بزه و کفایت یا عدم کفایت ادله اثباتی برای احراز انتساب آن به متهم و صدور قرار جلب به دادرسی توسط دادگاه در مورد قرار منع تعقیب و یا تجویز اعمال ماده ۲۷۷ در مورد قرار موقوفی تعقیب نمی‌رسد.

با مقدمه فوق به بررسی دیدگاه مختار می‌پردازیم مبنی بر اینکه دادگاه کیفری می‌بایست با اخذ ملاک از بند پ ماده ۴۵۰ و نیز شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲، قرار نهایی صادره را نقض کند؛ زیرا ملاک در هردو مورد یکسان است. چراکه هم دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور و هم دادگاه کیفری بدوی در مقام

رسیدگی به اعتراض بوده و در مقام اظهار نظر ماهیتی هستند و نظر هر سه مرجع اعتراض موصوف نسبت به مرجع تالی قاطع و لازم‌الاتباع و نسبت به طرفین پرونده قطعی و غیرقابل اعتراض است.

بنابراین مرجع اعتراض، با ذکر ادله و مستندات قانونی دال بر عدم صلاحیت دادسرا یا دادسرا و خود دادگاه هر دو، قرار صادره را نقض و هر مرجع دیگری را که صالح بداند، پرونده را با همان تصمیم قضایی خود و بدون صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صالح، حسب مورد، ارسال می‌نماید.

بدیهی است همان‌طور که در ذیل بند پ ماده ۴۵۰ و برخلاف شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ آن قانون، نظر مرجع تجدیدنظر برای مرجعی که صالح شناخته می‌شود، اصولاً لازم‌الاتباع نبوده و آن مرجع نیز اختیار اختلاف در صلاحیت را دارد. (موحدیان، ۱۳۹۱: ۳۱) لذا در صورت صدور قرار عدم صلاحیت به صلاحیت همان دادسرای که دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض به قرار نهایی صادره از آن، به طور مستند و مستدل او را صالح ندانسته بود، بدیهی است که اختلاف در صلاحیت محقق است زیرا آن دادسرا نمی‌تواند برخلاف نظر مستند و مستدل و موجه مرجع عالی رسیدگی به اعتراض به قرار صادره وی، خود را صالح بداند و تصمیم قاطع آن مرجع عالی، نفی صلاحیت از دادسرای در معیت خودش بوده است. در این راستا، تنقیح مناط از ذیل ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا نیز روشن‌گر است. این دیدگاه نقاط قوتی به شرح زیر دارد:

اولاً چون ثابت شد که نقض مذکور در ماده ۲۷۴ ق.آ.د.ک. ۹۲ از باب ایراد ماهوی است و قرار جلب به دادرسی به حکم این ماده، مختص زمانی است که نقض قرار منع تعقیب دادسرا به دلایل ایراد ماهوی باشد و نقض قرار موقوفی، فرع بر صالح دانستن دادسرا به ادامه تحقیقات، لهذا در صورت نقض قرار معترض عنه به دلیل ایراد شکلی فقد صلاحیت، نیاز به صدور قرار جلب به دادرسی مذکور در ماده مذکور نیست. همان‌طور که دادگاه تجدیدنظر در صورت نقض رأی بدوی به دلایل شکلی مذکور در ماده ۴۵۰ ق.آ.د.ک. ۹۲ وارد ماهیت نشده و حکم صادر نمی‌کند.

ثانیاً مستند به خود قانون است، فلذا ایراد استنادناپذیری نظریات دیگر را ندارد. البته ممکن است ایراد شود که چرا از بند پ ماده ۴۵۰ و شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲ که مقنن در قسمت کیفیت رسیدگی دادگاه تجدیدنظر استان و

یا دیوان عالی کشور بدان پرداخته، استفاده شده است؟ یا چرا از ذیل ماده ۲۷ و تبصره ۲ آن که در خصوص آراء شورای حل اختلاف است، در این موضع متفاوت، استفاده شده است؟ پاسخ آن است که اولاً در ابتدای این مقاله توضیح داده شد که دادگاه در مقام رسیدگی به اعتراض به قرارهای غیرقطعی دادسرا، در مقام اظهار نظر ماهیتی است. حالا اگر توجه شود، در هر سه موضع دیگر (بند پ ماده ۴۵۰ یا شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲ و یا ذیل ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا. ۹۴ و تبصره ۲ آن) دادگاه در مقام اظهار نظر ماهیتی است. پس زمینه واحد است. خصوصیتی هم در هیچ یک وجود ندارد، لذا، مشکلی در اخذ ملاک وجود ندارد و الغای خصوصیت ارجح است. همچنین در قانون شکلی، روش تفسیری ارجح تفسیر موسع است که یک نمونه تفسیر موسع، اخذ ملاک است.

۷. نحوه اعمال دیدگاه مختار در عمل

در ادامه اعمال دیدگاه مختار در تمام فروض فقد صلاحیت دادسرا یا دادسرا و دادگاه بیان می‌گردد و تکلیف فروض پیش گفته به طور کامل مشخص می‌شود:

۷-۱. دادسرا فاقد صلاحیت محلی بوده است.

در فرض فوق، دادگاه کیفری که مرجع اعتراض واقع شده است، باید با اخذ ملاک از بند پ ماده ۴۵۰ و شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲ و ذیل ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا. ۹۴، مبادرت به نقض قرار دادسرا به دلیل ایراد شکلی عدم صلاحیت و عدم اعتبار رأی مرجع ناصالح، نموده و پرونده امر را، حسب تصمیم مستند و مستدل خود برای رسیدگی مقدماتی مجدد به دادسرای شهرستان (و یا دادگاه عمومی بخش) ذی صلاح ارسال کند. بدیهی است نظر آن دادگاه بر دادسرای که در معیت آن قرار ندارد، لازم‌الاتباع نبوده و اختیار قانونی مرجع مرجوع‌الیه برای نفی یا اختلاف در صلاحیت به صلاحدید خودش به قوت خود باقی است. «در هر حال عدم رعایت صلاحیت محلی همواره موجب بی-اعتباری تصمیم [نهایی] مرجع غیر صالح است.» (خالقی، پیشین، ۴۹).

لازم به ذکر است که بطور کلی اگر مجرای صدور قرار منع تعقیب دادسرا، جرم نبودن عمل ارتكابی باشد و دادگاه نیز همین نظر را داشته باشد، دیگر موجبی برای نقض قرار منع تعقیب بلحاظ ایراد عدم صلاحیت وجود ندارد زیرا بحث صلاحیت کیفری مطلقاً دایر مدار وقوع جرم است و وقتی عمل ارتكابی جرم نباشد، اساساً وارد بحث صلاحیت کیفری نمی توان شد. بنابراین تنها اگر دادگاه برخلاف دادسرا، عمل ارتكابی را جرم بداند، طبق این فرض باید عمل شود و این موضوع در سایر فروع زیر نیز به همین شکل قابل طرح است لذا دیگر تکرار نمی شود.

۷-۲. دادسرا فاقد صلاحیت نسبی بوده است.

در فرض فوق، دادگاه با استناد به بند پ ماده ۴۵۰ و شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲ مبادرت به نقض قرار نهایی نموده و اگر موضوع در صلاحیت مستقیم و محلی خود مرجع اعتراض باشد که خود از ابتدا شروع به رسیدگی می نماید. دقت شود که در اینجا دادگاه، در مقام نقض قرار نهایی دادسرا، قرار عدم صلاحیت صادر نمی کند بلکه بعد از نقض قرار معترض عنه و ذی صلاح دانستن دادگاه کیفری برای رسیدگی مستقیم، شروع به رسیدگی مقدماتی طبق ماده ۳۴۰ ق.آ.د.ک. ۹۲ نموده و پس از شروع رسیدگی مستقیم دادگاه کیفری، اگر دادگاه دیگری را از نظر صلاحیت محلی، صالح بداند، مبادرت به صدور قرار عدم صلاحیت می نماید. با توجه به اینکه حدوث چنین فرضی در دادگاه تجدیدنظر استان یا دیوان عالی کشور به دلیل منتفی بودن رسیدگی مستقیم و ابتدایی آن ها به جرم ارتكابی متهم، در نظر و عمل ممکن نیست، در این حالت بهترین مستند اخذ ملاک از تبصره ۲ ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا. ۹۴ است.

۷-۳. دادسرا و دادگاه، فاقد صلاحیت ذاتی بوده و هستند.

در فرض فوق، دادگاه کیفری دو با تنقیح مناط از بند پ ماده ۴۵۰ و شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲ و ذیل ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا. ۹۴ مبادرت به نقض قرار نهایی دادسرای در معیت خویش می نماید چرا که عدم رعایت صلاحیت ذاتی (همچون صلاحیت محلی و به طریق اولی) منجر به بی اعتباری تصمیم دادسرای

غیر صالح است (همان: ۴۹) و سپس با تصمیم مستند و مستدل خود، همانند فرض ۷-۱ پرونده را برای رسیدگی مقدماتی به دادسرای ذی صلاح ارسال می‌دارد. بدیهی است آن دادسرا نیز حق نفی صلاحیت از خود به صلاحیت دادسرای دیگر مثلاً دادسرای ویژه روحانیت یا نظامی یا اختلاف در صلاحیت با دادسرای عمومی و انقلاب را دارد.

۷-۴. دادسرا فاقد صلاحیت نسبی و محلی است.

این فرض جمع راهکار ارائه شده در فرض اول و دوم است و مربوط به مواردی است که متهم مرتکب جرایم متعدد مثلاً یک فقره کلاهبرداری و یک فقره جرم منافی عفت تعزیری در خارج از حوزه قضایی آن دادسرا شده است و یا یکی از مرتکبان جرم در خارج از حوزه قضایی کمتر از ۱۵ سال سن دارد.

در این مثال، دادگاه با اخذ ملاک از مستندات سه گانه فوق الذکر، مبادرت به نقض قرار نهایی دادسرا نسبت به هر دو اتهام نموده و سپس در خصوص اتهام اهم کلاهبرداری، پرونده را با تصمیم مستند و مستدل خود دال بر عدم صلاحیت دادسرای متبوع خویش، به دادسرای محل وقوع جرم می‌فرستد و در مورد، اتهام اخف منافی عفت، وفق ماده ۳۴۰ ق.آ.د.ک. ۹۲ و یا اتهام متهم کمتر از ۱۵ سال، مبادرت به رسیدگی نموده و سپس بر اساس مواد ۳۱۰ و ۳۱۳ ق.آ.د.ک. ۹۲ پرونده را با قرار عدم صلاحیت محلی برای رسیدگی توأمان به جرم منافی عفت به دادگاه رسیدگی کننده به اتهام اهم متهم (کلاهبرداری در مثال ما) ارسال می‌کند و یا طبق ماده ۳۱۲ همان قانون پرونده متهم کمتر از ۱۵ سال را به دادگاه مربوط در محل وقوع جرم آن طفل یا نوجوان بزهکار ارسال می‌کند.

لکن فرق این فرض با فرض دوم این است که صدور قرار عدم صلاحیت دادگاه پس از نقض قرار منع تعقیب دادسرا نسبت به جرم در صلاحیت رسیدگی مستقیم، متوقف بر آن است که الف) یا همانند مثال فوق، محل وقوع هر دو جرم متهم یکسان باشد یا ب) جرم ارتكابی متهمان مشمول ماده ۳۱۲ ق.آ.د.ک. ۹۲ باشد و یا ج) پرونده ارسالی به دادسرای محل وقوع جرم اهم در مثال تعدد جرم متهم، با قرار جلب به دادرسی و کیفرخواست به دادگاه ارسال شود و یا ج) جرم در صلاحیت

رسیدگی مستقیم، جرم اهمّ متهم باشد و یا موضوع مشمول تبصره ماده ۳۱۲ ق.آ.د.ک. ۹۲ باشد مثلاً متهم مرتکب دو جرم کلاهبرداری و تجاوز به عنف شده باشد و یا مرتکب یک جرم منافی عفت با یک طفل یا نوجوان شده باشد.

بنظر در حالت ج از چهار حالت اخیرالذکر، دادگاه می‌بایست تا زمان رسیدگی و صدور قرار نهایی دادسرا، پرونده را در وقت نظارت نگه دارد زیرا تا پرونده جرم اهمّ در دادگاه محل وقوع آن مطرح رسیدگی قرار نگیرد، امکان صدور قرار عدم صلاحیت به صلاحیت آن مرجع برای رسیدگی توأمان و یکجا به جرم اخف متهم که به طور مستقیم باید در دادگاه رسیدگی شود، وجود ندارد. البته صدور قرار اناطه در چنین مواردی در قانون پیش‌بینی نشده است هرچند در برخی مواد صدور قرار اناطه برای تعیین تکلیف رسیدگی به جرم منشأ و مرتبط مانند جعل و سرقت برای رسیدگی به اتهام استفاده از سند مجعول یا تحصیل مال مسروقه در دادگاه کیفری ذی صلاح دیگر، به نظر نگارندگان بلامانع است.

با این وجود نظر مخالف مبنی بر صدور قرار عدم صلاحیت در خصوص اتهام اخف متهم همراه با قرار عدم صلاحیت در مورد اتهام اهمّ وی، بویژه اگر رسیدگی مستقیم دادگاه بخاطر ارتکاب جرم تعزیری درجه ۷ یا ۸ بر فرض مثال همراه با اتهام کلاهبرداری باشد، قابل احترام است زیرا به علت سکوت مقنن و بلا تاثیر بودن جرایم مذکور در بحث تعدد و تکرار جرم حسب مواد ۱۳۴ و ۱۳۷ ق.م.ا. ۹۲، فلسفه اصلی رسیدگی توأمان و یکجا به اتهامات متعدد و با صلاحیت ذاتی یکسان متهم در این حالت منتفی است و اصل سرعت و عدم اطاله دادرسی کیفری به شرح ماده ۳ ق.آ.د.ک. ۹۲ نیز چنین اقتضایی دارد.

۷-۵. دادسرا و دادگاه فاقد صلاحیت شخصی بوده و هستند.

دادگاه در فرض فوق، با اخذ ملاک از بند پ ماده ۴۵۰ و شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲، مبادرت به نقض قرار نهایی دادسرای ناصالح نموده و حسب مورد پرونده را با تصمیم مستند و مستدل خویش به دادسرا یا دادگاه ذی صلاح حسب فاکتورهای تعیین کننده صلاحیت شخصی به شرح پیش گفته (قسمت ۳-۱-۴ همین مقاله) ارسال می‌نماید.

۶-۷. دادرسی و دادگاه فاقد صلاحیت شخصی و نسبی بوده و هستند.

در این فرض از یکسو موضوع از موارد رسیدگی مستقیم است و از سوی دیگر، شخصیت یا سمت مرتکب یا هر دو، رسیدگی به جرم ارتكابی را در صلاحیت مراجع قضایی دیگری غیر از دادگاه کیفری رسیدگی کننده به اعتراض به قرار منع تعقیب صادره از دادرسی در معیت خویش قرار می‌دهد. برای مثال جرم ارتكابی یک جرم منافی عفت و مرتکب جرم یک طفل یا روحانی یا یکی از مقامات ۳۰۷ و ۳۰۸ است.

در این موارد چون صلاحیت شخصی که ذاتاً استثنایی بردیگر انواع صلاحیت‌های کیفری است، در موردی که صلاحیت شخصی بر اساس شخصیت یا شخصیت و سمت مرتکب هر دو، اعمال می‌شود، و در صورتی که صلاحیت شخصی بر اساس سمت مرتکب، اعمال می‌شود، با نادیده گرفتن صلاحیت نسبی، پس از نقض قرار منع تعقیب دادرسی، پرونده از ابتدا با همان تصمیم دادگاه کیفری صالح برای ادامه رسیدگی مستقیم به دادگاه ذی صلاح ذاتی یا محلی مربوط، حسب صلاحیت شخصی موجود در پرونده، ارسال می‌شود.

برآمد

در صورت اعتراض شاکی به قرارهای نهایی دادرسا، پرونده وفق ماده ۲۷۱ ق.آ.د.ک. ۹۲ اصولاً جهت رسیدگی به دادگاه صالح به اصل اتهام ارسال می‌شود. اگر پیش فرض مقنن محقق شود، یعنی هم شعبه و هم قاضی دادرسا و هم دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض، همگی صالح باشند، حسب دلالت ماده ۲۷۴ و ۲۷۵ ق.آ.د.ک. ۹۲ اگر تحقیقات ناقص باشد، دادگاه راساً و یا با دستور رفع نقص خطاب به دادرسا، برای تکمیل تحقیقات اقدام می‌کند. در فرض کامل بودن تحقیقات و فقدان ایراد ماهوی مستلزم نقض قرار نیز دادگاه اعتراض شاکی را رد و قرار نهایی مورد اعتراض را وفق ماده ۲۷۳ ق.آ.د.ک. ۹۲ تأیید می‌کند ولی اگر دادگاه نظر بر نقض قرار منع تعقیب داشته باشد، آن را نقض و مبادرت به صدور قرار جلب به دادرسی می‌نماید و پس از اعمال ماده ۲۷۶ ق.آ.د.ک. ۹۲ توسط دادرسا، طبق بند ب ماده ۳۳۵ و نیز ماده ۳۴۱ آن قانون، در صورت ارجاع پرونده، اقدام به رسیدگی و محاکمه متهم می‌نماید. بدیهی است در صورت نقض قرار موقوفی تعقیب، دادرسا طبق ماده ۲۷۷ همین قانون دوباره وارد تحقیقات شده و مجدداً قرار مقتضی صادر می‌نماید که می‌تواند به تشخیص دادرسا و نه تکلیف دادگاه، قرار عدم صلاحیت باشد.

اما اگر قاضی دادگاه، دادرسا را صالح به انجام تحقیقات نداند ولی عمل ارتكابی را جرم بداند، با اخذ مناط از بند پ ماده ۴۵۰ و شق ۳ بند ب ماده ۴۶۹ ق.آ.د.ک. ۹۲ و ذیل ماده ۲۷ ق.ش.ح.ا. ۹۴ و نیز تبصره ۲ همین ماده، قرار نهایی مورد اعتراض را نقض و اگر مرجع دیگری را از حیث ذاتی، محلی یا شخصی حسب مورد، صالح بداند، پرونده را با تصمیم مستند و مستدل خود برای ادامه رسیدگی مقدماتی به دادرسایی که صالح تشخیص دهد، ارسال می‌کند و اگر مورد از موارد رسیدگی مستقیم دادگاه‌های کیفری باشد و دادرسا صلاحیت نسبی نداشته باشد، رسیدگی به آن در صلاحیت مستقیم خود آن دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض باشد، ضمن نقض قرار مورد اعتراض دادرسا، خود شروع به تحقیق، رسیدگی و صدور رأی مقتضی می‌کند. اما اگر دادرسا صلاحیت نسبی و محلی نداشته باشد، متعاقب نقض قرار معترض عنه به دلیل ایراد شکلی فقد صلاحیت، پرونده را با قرار عدم صلاحیت به دادگاه صالح ارسال می‌کند. بدیهی است در همه این موارد، اگر

عمل ارتكابی اساساً جرم نباشد، موضوع بحث یعنی عدم صلاحیت دادسرا که دایر مدار وقوع جرم است، سالبه به انتفای موضوع است و دادگاه با تأیید قرار دادسرای متبوع خود، قضیه را فیصله می‌دهد.



منابع

- آخوندی، محمود، *آیین دادرسی کیفری کاربردی*، جلد پنجم، چاپ دوم، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۴.
- اداره پژوهش دادگستری کل استان تهران، مجموعه دیدگاه‌های حقوقی و قضایی قضات دادگستری استان تهران در امور کیفری (کمیسیون‌های ماهیانه قضایی سال ۱۳۹۴)، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۹۸.
- افراسیاب، محبوب، *آیین دادرسی کیفری در رویه قضایی*، چاپ اول، تهران: انتشارات علم و دانش، ۱۳۹۷.
- الهی منش، محمد رضا و رحیمی، محمد مهدی، *آیین دادرسی کیفری*، ج اول، چاپ دوم. تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۴.
- باری، مجتبی، *آیین دادرسی کیفری دانشگاهی*، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب آوا، ۱۳۹۷.
- بایرامی آرباطان، رامین، *قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوق کنونی*، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۵.
- جوانمرد، بهروز، *آیین دادرسی کیفری*، ج اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ۱۳۹۴.
- خالقی، علی، *آیین دادرسی کیفری*، ج اول، چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات شهردانش، ۱۳۹۴.
- خالقی، علی، *آیین دادرسی کیفری*، ج دوم، چ سی و نهم، تهران: انتشارات شهردانش، ۱۳۹۸.
- خالقی، علی، *نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات شهردانش، ۱۳۹۴.
- رحیمی، موسی و رحیمی دهسوری، رضا، *گفته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری (دکترین و رویه قضایی)*، چاپ اول، تهران: نشر مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۷.
- رحمدل، منصور، *آیین دادرسی کیفری*، ج دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات دادگستر، ۱۳۹۴.

- زراعت، عباس، **آیین دادرسی کیفری**، ج دوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۳.
- شاهچراغ، سید حمید و چشمی، سید حسین، **آیین دادخواهی در مراجع قضایی (ویژه روحانیون و امامان جماعت)**، چاپ اول، قم: دفتر عقل با همکاری سازمان انتشارات دارالحدیث، ۱۳۹۸.
- شمس، عبدالله، **آیین دادرسی مدنی** (دوره پیشرفته)، ج اول، چاپ دهم، تهران: انتشارات دراک، ۱۳۹۶.
- صالح احمدی، سحر، **قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی کنونی**، چاپ اول، تهران، انتشارات کتاب آوا، ۱۳۹۷.
- طهماسبی، جواد، **آیین دادرسی کیفری**، ج دوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۶.
- طهماسبی، جواد، **بایسته های آیین دادرسی کیفری**، چاپ اول، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۶.
- طهماسبی، جواد، **آیین دادرسی کیفری**، جلد سوم، چاپ اول، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۶.
- عطایی جنتی و عموزاد مهدیرجی، مجید، **کاملترین شرح کاربردی آیین دادرسی کیفری**، ج اول، چاپ اول، قم: انتشارات حقوق پویا، ۱۳۹۸.
- گلدوست جویباری، رجب، **آیین دادرسی کیفری**، چاپ نهم، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۹۶.
- معاونت آموزش قوه قضاییه، **مجموعه نشست های قضایی**، مسایل آیین دادرسی کیفری (۱)، جلد ۶، قم: نشر قضا، ۱۳۸۶.
- معاونت تدوین، **تنقیح و انتشار قوانین و مقررات ریاست جمهوری**، **مجموعه قانون مجازات نیروهای مسلح و دستورالعمل آن**، چاپ اول، تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات، ۱۳۹۰.
- موحدیان، غلامرضا، **آیین دادرسی و اجرای احکام مدنی** (ویژه کارآموزان قضایی)، تهران: انتشارات فکرسازان، ۱۳۹۱.
- مهابادی، علی اصغر، **آیین دادرسی کیفری کاربردی**، تهران: انتشارات دوراندیشان، ۱۳۹۵.

- ناجی زواره، مرتضی، *آشنایی با آیین دادرسی کیفری*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۹۵.
- ناجی زواره، مرتضی، *آشنایی با آیین دادرسی کیفری*، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات خرسندی، ۱۳۹۵.
- نوروزی فیروز، رحمت الله، *آیین دادرسی کیفری (۲) صلاحیت*، چاپ اول، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۷.
- هاشمی، فرهاد، *تنقیح قانون آیین دادرسی مدنی*، تهران: انتشارات روزنامه رسمی کشور، ۱۳۹۷.
- خزانی، مرحوم دکتر منوچهر، *جزوه درسی آیین دادرسی کیفری ۲* دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، سال تحصیلی ۱۳۷۷-۱۳۷۸.
- شاهچراغ، سید حمید. *تقریرات درسی آیین دادرسی کیفری دو* (گردآوری دانشجوی مرتضی اکرادی). تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری دادگستری، نیمسال اول سال تحصیلی ۱۳۹۸-۱۳۹۷.
- مصدق، محمد، *نگرشی علمی و کاربردی به قرارهای نهایی*، نشریه پیام آموزش (معاونت آموزش قوه قضائیه)، شماره ۳۴ - مهر و آبان ۱۳۸۷، صص ۷-۱۴.

How the criminal court handled the protest against the appointments of the incompetent prosecutor's office

Morteza Ekradi
SeyyedHamid Shahcheragh

Consideration of the matter must be by the competent authority. Now, if the prosecutor's office, in spite of the incompetence and during the proceedings or the end of the trial, decides on one of the objectionable decisions, with the objection of the plaintiff or the other party to this case, the case will be sent to the competent court for consideration. Pursuant to Articles 117 and 121 of the Code of Criminal Procedure of 1392, it can be said that the lack of jurisdiction does not cause violations of the court's numerical contracts by the court, so these appointments are excluded from the discussion. Violation of the final misconduct of the prosecutor's office is subject to the complaint of the plaintiff and the court considers it in accordance with Article 274 of the said law. Now, the important question is whether these objections are flawed and based on the above-mentioned article. Can the court violate the final objections of the protester? According to the article, it does not answer this question and this has caused a difference in the jurisprudence and legal practice of the judiciary.

Keywords: Final appointments, prosecutor's office, incompetence, protest, criminal court.